

از خاک تا جلال درس ۱۲: یوشع و فتح کنعان دکتر آر. سی. اسپرول

ما به طور سنتی، پنج کتاب اول عهدعتیق، پیدایش تا تثئیه رو اسفار پنجگانه می‌نامیم. مخصوصاً یهودیان بهش می‌گن تورات یا کتاب شریعت. اما به این دلیل اسفار پنجگانه نامیده شده که پیشوند "پنتا"، به معنای پنج هست، مثل پنتاگون یا پنج ضلعی. اما بعضی استدلال کردند که عهدعتیق در ابتدا به طور متفاوتی تنظیم شد، و شش کتاب اول عهدعتیق با هم دسته بندی شدند و در نتیجه، اسفار پنجگانه نامیده نشد، بلکه "هکساتوک" نامیده شد، یعنی شش کتاب اول کتاب مقدس که کتاب یوشع رو شامل میشه. حالا به نظرم ارزش این شواهد برخلاف اینه و یک مرز واضح جدایی بین کتاب تثئیه که اسفار پنجگانه رو به پایان می‌رسونه و کتاب یوشع وجود داشت.

اما من فقط به طور گذرا به جزئیات کمی اشاره کردم تا توجه رو به سوی این ایده جلب کنم که اگرچه یوشع بعد جدیدی از تاریخ عهدعتیق رو شروع می‌کنه، هنوز پیوستگی زیادی بین دوران موسی و پایان اسفار پنجگانه و آغاز کتاب یوشع هست، چون کتاب یوشع برای ما گزارش فتح کنعان رو ثبت می‌کنه. این داستانیه که خدا دشمنان اسرائیل رو به دست اونها تسلیم کرد و اولین بعد تحقق وعده‌ی سرزمین وعده به پاتریارک‌ها یا پدران هست. پس اینجا انتقال از سرگردانی در بیابان به فتح و استقرار در سرزمین کنعان رو می‌بینیم.

اما همونطور که گفتم، یک پیوستگی خاص بین اسفار پنجگانه و این باب جدید در تاریخ نجات در فتح کنعان هست. یوشع، شخصیتی هست که آشکارا در اسفار پنجگانه ظاهر میشه. او به عنوان دستیار اصلی موسی عمل می‌کنه و یادمونه که یوشع به عنوان یکی از دو جاسوس وفاداری بود که برای جاسوسی سرزمین وعده فرستاده شد، و بقیه‌ی جاسوها برگشتند و گفتند: "آه، در اون سرزمین، افراد غول پیکر هستن و این سرزمین سختی هست و اگه سعی کنیم به اونجا بریم، نابود میشیم"، و الی آخر، و اونها از وحشت در مقابل موانعی که سر راهشون بود تا این سرزمین رو تصرف کنند، یکه خوردند؛ درحالیکه کالیب و یوشع فقط این فرصت رو دیدند و برگشتند و گفتند: "این سرزمینیه که شیر و شهد ازش جاریه" و اونها نمونه‌ی چیزهای لذت بخشی رو که اونجا پیدا کردند، با خودشون آوردند.

و ما یادمونه بعد از این همه سال سرگردانی در بیابان، این میزبان قدرتمند قوم یهود، یا اسرائیلی‌هایی که با خروج رهایی یافتند، همگی بدون اینکه مالک سرزمین وعده بشن، در بیابان مُردند؛ و حتی موسی از ورود به کنعان منع شد، چون با عصاش به سنگ کوبید. حالا خدا به او این فرصت رو میده که روی کوه بایسته و به سرزمین وعده نگاه کنه.

او برای آینده‌ی قومش رویایی داره، اما خودش اجازه نداره وارد بشه. و تنها باقیماندگانی که از جمع اولیه، اجازه‌ی ورود به سرزمین وعده رو داشتند، یوشع و کالیب بودند. پس یکی از چیزهایی که در پایان اسفار پنجگانه می‌بینیم،

گزارش تجدید عهدی هست که خدا در هنگام مرگ قریب الوقوع موسی با او بست، و یک پویایی در اینجاست که در الهیات یک اسمی داره، و اسمش جانشینی پویاست.

بخشید، اسمش جانشینی پویا نیست، بلکه جانشینی موروثی هست؛ این پویا هم بود؛ اما جانشینی موروثی، چیزی هست که در نظام سلطنتی می بینید، وقتی اقتدار اشرافی از پدر به پسر یا از مادر به پسر یا از پدر به دختر می رسه، وقتی تاج، یک میراث بیولوژیکی هست. و ما درباره‌ی سلسله‌های گوناگون صحبت می کنیم که در ملتها در سراسر تاریخ برپا شدند.

ما این رو در خونهِ عُمری در پادشاهی اسرائیل دیدیم. این رو در خونهِ داوود دیدیم که پادشاهی به پسرش، سلیمان منتقل میشه و بعد به پسر او و الی آخر. ما این رو جانشینی موروثی می نامیم. حالا این در عهدعتیق اتفاق میفته، نه تنها در مورد پادشاهان، بلکه مربوط به جانشینی شخصیت اصلی هست که صاحب اقتداره.

و اصل جانشینی پویا در پایان اسفار پنجگانه اتفاق می‌فته، وقتی موسی در حال مرگه و قوم رو جمع می‌کنه و ازشون می‌خواد برای بیعت با جانشینش سوگند بخورند و جانشینش، یوشع هست.

حالا این یک گستره هست و عده‌ی کمی این رو دیدند، اما میشه استدلال کرد که خداوندمون شب قبل از مرگش، در بالاخانه، جشن تجدید عهد رو داشت که شبیه به چیزی بود که در عهدعتیق در موآب و بعداً در شکیم اتفاق افتاد، وقتی شاگردانش رو جمع کرد و طولانی‌ترین سخنرانی زندگیش رو که ما از اون خبر داریم، با اونها داشت؛ سخنرانی درباره‌ی خدمت روح‌القدس بود، وقتی دوستانش رو جمع کرد و گفت: "بعد از اندکی مرا نخواهید دید، و من می‌رم، جاییکه من می‌رم، شما نمی‌تونید بیایید، اما من شما رو بدون تسلی نمیذارم.

من مدافع دیگری رو می‌فرستم، که روح‌القدسه." و به نظرم این حس خاصی هست که هر بار شام خداوند رو جشن می‌گیریم، علاوه بر چیزهای دیگه، حضور روح‌القدس رو به عنوان نماینده‌ی مسیح جشن می‌گیریم؛ و هر بار که می‌شینیم و شام خداوند رو جشن می‌گیریم، وعده‌های عهد رو تازه می‌کنیم. پس کل این اصل تجدید و تداوم مثل یک نخ در سراسر عهدعتیق پیش میره.

و اینجا کتاب یوشع درباره‌ی جانشین موسی هست که خدا مقرر و منصوب کرده که قوم رو از بیابان به سرزمین وعده هدایت کنه. و ما متوجه میشیم که در باب اول کتاب یوشع چه اتفاقی می‌فته، وقتی باب یک با این کلمات شروع میشه: "و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده‌ی خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: «موسی بنده‌ی من وفات یافته است.

پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم." و بعد در آیه‌ی پنج: "هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود."

دوباره، در برکت پاتریارک‌ها که به ابراهیم و بعد به اسحاق و بعد به یعقوب برمی‌گردد، بخش اساسی این وعده‌ی پاتریارکی، سوگند صادقانه‌ی خدا بود که با اونها خواهد بود. و خدا این رو به موسی وعده داد و حالا این برکت پاتریارکی با این وعده که خدا با اونها خواهد بود، به یوشع منتقل شد.

"تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت. فقط قوی و بسیار دلیر باش تا برحسب تمامی شریعتی که بنده‌ی من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی." پس با این دستور صادقانه، یوشع وعده‌ی پیروزی رو دریافت کرد، وعده‌ی حضور خدا، این وعده که خدا نقشش رو به عنوان جنگجوی الهی که برای قومش می‌جنگه و پیشاپیش قومش حرکت می‌کنه تا از پیروزی و فتح این کشور بیگانه مطمئن بشه؛ اما همیشه با این وعده‌ی برکت، دعوت به مسئولیت میاد که شرایط عهد رو نگه دارند، شریعتی رو که خدا از طریق موسی به قومش گفته، نگه دارند.

حالا کتاب یوشع مثل تاریخ نظامی هست، چون همینطور و هیجان‌انگیزه. وقتی همه‌ی این قسمت‌های هیجان‌انگیزی رو می‌خونیم که در این فتح اتفاق می‌فته، جذابیت و نمایش یک داستان رو داره. یکی از باب‌های مورد علاقه‌ی من، باب پنجم هست که در باب پنجم یوشع، یوشع برای نبرد آماده میشه و یکدفعه، بدون آگاهی و به طور ناگهانی، این جنگجوی شگفت‌انگیز سر راه یوشع ظاهر میشه.

و یوشع به او نگاه می‌کنه، فقط با نگاه کردن به او، می‌تونه بگه که او یک جنگجوی مهیبه؛ و یوشع نمیدونه که آیا او یکی از مردان خودشه یا از دشمنه. پس یوشع به طرفش می‌ره و بهش میگه: "آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟"

حالا این پیشنهاد "این/یا اون" هست. او میگه: "تو برای اونها می‌جنگی یا برای ما می‌جنگی. یکی از اینهاست. حالا آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟" و البته این جنگجو به یوشع نگاه می‌کنه و میگه: "نه". یک لحظه صبر کن: "نه؟" باید یکی از اینها باشه. او گفت: "بلکه من سردار لشکر خداوند هستم." پس این ملاقات چه اهمیتی داره؟

یوشع با سردار لشکر خداوند ملاقات می‌کنه. وقتی میگه: "آیا تو از اونها هستی، آیا تو از ما هستی؟" او میگه: "نه." او بهشون میگه: "هیچکدوم، یوشع. سؤال این نیست که "آیا من از شما هستم، بلکه آیا تو از من هستی؟" چون من حاکم." به یوشع یادآوری می‌کنه که کل قدرت این فتح در دستان خدا خواهد بود، نه در دستان یوشع؛ اینکه یوشع، اگرچه سردار کل ارتشه و حالا اقتداری رو داره که از موسی بهش رسیده، اما برای خداوند می‌جنگه، و سردار لشکر خداوند، ملت رو به مبارزه هدایت می‌کنه.

حالا بعضی از محققان معتقدند که سردار لشکر خداوند، فقط فرشته‌ای بود که کلام خدا رو به یوشع اعلام می‌کرد، اما دیگران، این عنوان "سردار لشکر خداوند" رو صرفاً به معنای رئیس فرشتگان نمی‌دونند، بلکه سردار کل لشکر خداوند، که خود مسیح‌ه. و بسیاری در این متن، چیزی رو می‌بینند که ما تجلی مسیح می‌نامیم؛ این تجلی مسیح قبل از تجسم در عهدعتیقه. من شخصاً این تفسیر رو در مورد این رویداد دوست دارم.

حالا وقتی تاریخ فتح و پیروزی عظیمی رو می‌خونیم که خدا در نبرد اریحا به قوم اسرائیل داد. نبرد اریحا، داستان راحاب رو داره که جاسوسان رو مخفی کرد و در فهرست قهرمانان کتاب عبرانیان یک جایگاهی کسب کرد و اینکه چطور خدا بر این شهر نفوذ کرد و دوباره قدرتش رو نشون داد که شهر اریحا سقوط کرد، نه به خاطر قدرت ارتش اسرائیل، بلکه به خاطر قدرت خدا.

و بعد درباره‌ی این باب غم‌انگیز شکست اسرائیلی‌ها در شهر عای می‌خونیم. آیا خدا وعده نداده بود که همه‌ی این دشمنانی که بر علیه اون‌ها ایستاده بودند، شکست می‌خورند؟ پس چی شد که شکست خوردند؟ چرا شکست خوردند؟ چون گناه آخان که اینجا گزارش شده بود، این بود که بعد از نبرد اریحا، غنایم جنگی رو از این فتح دزدید و این عناصر ارزشمند رو زیر چادرش مخفی کرد و به شریعت خدا برای فتح بی حرمتی کرد و در نتیجه، خدا لطفش رو از او دریغ کرد و اجازه داد قومش شکست بخورند.

حالا کل داستان فتح کنعان، مورد مباحثه‌ی زیادی قرار گرفته. یادمه چند سال پیش، برنامه‌ی درسی رو می‌خوندم که برای بچه‌های دبیرستان در یک فرقه‌ی خاص نوشته شده بود، و در جلسه‌ی کلیسایی که در اون خدمت می‌کردم، از من خواستند این برنامه‌ی درسی رو مرور کنم و نظرم رو بگم. وقتی بخش‌های عهدعتیق این برنامه‌ی درسی رو خوندم، متوجه شدم که این موضوع بارها و بارها تکرار شده: اینکه ادبیات عهدعتیق، شخصیت خدا رو در محبت و فیضش آشکار نمی‌کنه، بلکه این گزارش قوم بدوی هست که از دیدگاه باستانی‌شون، این نیروی سطحی برای طرز فکر جنگجویی خونخوار خودشون رو به خدا نسبت می‌دادند.

و به طور خاص، چیزی که ذکر شده، فتح کنعان به عنوان نمونه‌ی عملی هست که خدا احتمالاً نمی‌تونست در اون شرکت کنه؛ و این برنامه‌ی درسی در ادامه می‌گفت: "با توجه به درکی که از خدا داریم، که بازتابی از عهدجدیده، می‌دونیم که خدا هرگز فتح خون آلودی مثل این رو تصویب نمی‌کنه."

فتحتی که این آزاردهنده‌ترین عمل رو آغاز کرد، عملی که "هریم" یا ممنوعیت نامیده شد، وقتی خدا در این فتح، از قوم یهود می‌خواد که نه تنها این سرزمین رو بگیرند و شهرها رو نابود کنند، بلکه همه‌ی ساکنانش رو بکشند، مردان، زنان و کودکان. دوباره این کاملاً بی‌رحمانه به نظر می‌رسه. چطور میشه اسم چنین جنگی رو جنگ مقدس گذاشت، وقتی اینقدر بی‌رحمانه هست؟

این مخالفتی بود که در این برنامه‌ی درسی ایجاد شد و امروزه خیلی از افرادی مخالفت می‌کنند که نمی‌توند اتفاقات کتاب یوشع رو درک کنند، و اینکه چطور چنین چیزی می‌تونه مقدس نامیده بشه.

خُب، ما از درسمون در خروج به یاد داریم که بارها و بارها، خدا به قومش می‌گه: "من فیضم رو بر شما می‌ریزم، نه به خاطر اینکه لایقش هستید، نه به خاطر اینکه بهتر از این قومی هستید که تسلیم کفر و بت پرستی و فساد اخلاقی و بی دینی کامل شدند. ساکنان کنعان، همگی شریر بودند و با امور خدا مخالفت می‌کردند و خدا گفت: "من می‌خوام این سرزمینی رو که به ابراهیم وعده دادم، به شما بدم، نه به خاطر اینکه شما بهتر از اونها هستید، بلکه به خاطر اینکه فیض من رو دریافت کنید و من رو بشناسید." حالا خدا قبلاً تجلی بی‌رحمانه‌تری از داوری خودش داشت، وقتی کل دنیا رو با سیل از بین برد. و در سراسر کتاب مقدس به وضوح نشون میده که روز داوری میاد، وقتی خشمش رو برعلیه هر نوع بت پرستی و هر نوع بی دینی جاری می‌کنه. و اینجا می‌گه: "یوشع، تو وسیله‌ی عدالت من برعلیه کنعانی‌ها میشی. کنعانی‌ها عدالت رو دریافت می‌کنند.

شما رحمت دریافت می‌کنید و من این سرزمین رو پاکسازی می‌کنم، چون اینجا یک مکان نامقدس و این یک جنگ مقدسه تا جلال من رو با ریشه کن کردن همه‌ی اصول و قدرت‌های ناپاکی که اینجاست، به یاد بیاره. و وقتی به اونجا میرید، می‌خوام این مکان رو نابود کنید، چون من ملت جدیدی می‌سازم، یک قوم مقدس، و نمی‌خوام این ملت با بت پرستی و بی‌خدایی اونجا آلوده بشه. و یادتونه که یوشع و سربازانش، کاملاً این درخواست‌های خدا رو اطاعت نکردند، چون با مردم اونجا بیعت غیرالهی و غیره داشتند.

حالا یک دلیلی داره که همه‌ی اینها با این جزئیات گفته شده و شاید این برای محافظت اسرائیل از تهدیدکننده‌ترین بیماری هست که می‌تونست اونها رو در کل تاریخشون مبتلا کنه و اون مشکل تلفیق‌گرایی هست. از یک لحاظ، تاریخ اسرائیل عهدعتیق، تاریخ تلفیق‌گرایی هست. و تلفیق‌گرایی چیه؟ تلفیق‌گرایی شامل ترکیب یا آمیزه‌ای از عناصر متمایز از منابع متفاوته.

به محض اینکه قوم یهود سرزمین وعده رو اشغال کردند، در اعمال مذهبی‌شون، عناصر بت پرستی رو وارد کردند. ما به مبارزه‌ای فکر می‌کنیم که بین انبیا و اخاب و ایزابل و همه‌ی اینها اتفاق افتاد، چون حتی پادشاه در برپایی مذبح‌های بت پرستی و پرستش بعل و همه‌ی این مبارزاتی که در عهدعتیق اتفاق می‌فته، شرکت داشت، چیزهایی که طراحی شده بود تا جلوی تحمیل عناصر بت پرستی در ملت اسرائیل رو بگیره؛ جادو، جادوگری، بت پرستی، این جور چیزها. اسرائیل باید جدایی قومی رو بکار بیره تا اونها با فرهنگ‌های دیگه قاطعی نشن و ناپاک نشن، چون باید نور ملت‌ها باشن.

اما دوباره، تاریخ اسرائیل، شکست اسرائیل در اجرای کامل "هریم" هست. ولی در عوض با بت پرست‌ها دوستی کردند و پلی با بت پرست‌ها برقرار کردند و این یک خیابان دوطرفه هست. و به زودی، بت پرستی به شدت از پُل

عبور کرده و وارد اسرائیل میشه، بعد نور خدا از پل عبور کرده و به سوی ملت‌های باستانی می‌ره. پس جنگ مقدس طراحی شد تا تأثیر بت پرستی رو در اسرائیل کاهش بده.

در پایان کتاب یوشع، خلاصه‌ی شگفت‌انگیزی از وعده‌های عهدی هست که بسته شده. یک جشن جانشینی موروثی دیگه اتفاق می‌فته، وقتی یوشع همه‌ی قوم رو جمع می‌کنه تا عهدی رو که خدا با پدران‌شون بسته بود، دوباره تجدید کنه، چون حالا یوشع پیر شده و در حال مرگه. و در این موقعیت به قوم اسرائیل می‌گه: "امروز انتخاب کنید که می‌خواید کی رو خدمت کنید. اگه خدا، خداست، پس او رو خدمت کنید." و در ادامه می‌گه: "من و اهل خانه‌ام، خداوند رو خدمت خواهیم کرد."

و کتاب در این پیش زمینه تموم میشه، جایکه همه‌ی قوم که اونجا جمع شدند، صاحب سرزمین وعده شدند و در نزد خدا و شاهدانش، در حضور یوشع می‌گن: "ما خداوند رو خدمت خواهیم کرد." و قسم می‌خورند و سوگند می‌خورند که قوانین خدا و فرامین عهدش رو نگه دارند. و یوشع چیز نامبارکی رو بهشون می‌گه که به نوعی بر بقیه‌ی تاریخ عهدعتیق سایه می‌ندازه.

بعد از اینکه این افراد در ملأعام قسم خوردند که شریعت موسی رو نگه داشته و شرایط عهد رو نگه می‌دارند، یوشع بهشون گفت: "شما نمی‌تونید این عهد رو نگه دارید، چون خدا قدوسه. شما نمی‌تونید این چیزها رو انجام بدید، چون خدا قدوسه." درباره‌ی این پیغام که در هر صفحه از عهدعتیقه به ما هشدار میده: اینکه مهم نیست چه کارهایی توسط جسم انجام شده، مهم نیست چه کارهایی توسط این انسان‌ها انجام شده، هیچکس، - نه موسی، نه داوود، نه یوشع، نه ابراهیم، نه هیچکس، - همه‌ی کارهایی رو که در شریعت خداست، انجام نداده، چون این مقدسه. و دوباره، ما رو برای اومدن قدوس اسرائیل آماده می‌کنه، کسی که "آرک‌گاس" ماست، قهرمان ماست، سردار لشکر خداونده، کسی که به تنهایی شریعت عهد رو نگه می‌داره.